

## تحلیل محتوایی شکوایه‌ها در شعر دوره مشروطه با تأکید بر اشعار میرزاده عشقی

بیان کریمی اصل<sup>۱</sup>

کرمعلی قدمیاری<sup>۲</sup>

عبدالله طلوعی آذر<sup>۳</sup>

### چکیده

ادبیات و بویژه شعر دوران مشروطیت، غالباً از نوع ادبیات اجتماعی سیاسی، و تصویرگر رنج‌های جامعه در برهه‌ای پرشتاب و حساس از تاریخ ایران است. شاعر مشروطه زبان اجتماع و بیانگر دردهای ایشان است. این مصایب، خواه از سوی اهل قدرت و حکومت باشد یا بیرون از آن، در شعر مشروطه بازتاب و نمودی برجسته و گسترده دارد. عمده‌ترین رسالت شعر مشروطه همراهی با مردم به قصد روشننگری و بیدارگری، نشان دادن اعتراض و خشم علیه ستمگران، و به عبارت دقیق‌تر مبارزه با استبداد درون و استعمار بیرون است. شکوایه شعری است پرخاشگر و برخاسته از عاطفه خشم و بیانگر انزجار و اعتراض شاعر نسبت به آنچه که منطبق با آرمان‌های او نیست یا برضد نگرش‌ها و اهداف اوست. میرزاده عشقی در کنار هیجان پرشور و غلیان عاطفه حساس، چنان دلیر و ظلم‌ستیز است که سرانجام سودای دستیابی به رسالت و آرمانش به بهای جان او و حذف وی از گردونه استبدادستیزی می‌انجامد. در این نوشتار با مطالعه، بررسی و تحلیل مضامین شکوایات و دیدگاه‌های او و نظر اطرافیان و آیندگان برآنیم تا نشان دهیم این شاعر متعهد چگونه و با چه کسانی در می‌افتد، علیه چه کسانی اعتراض می‌کند، و چرا و چگونه وی را از صحنه مبارزه کنار می‌زنند. امری که برای یافتن نقش شعر و ادبیات مشروطه و همچنین ارزش و اهمیت شاعران دوره مشروطه بایسته و سودمند است.

کلیدواژه‌ها: شعر مشروطه، میرزاده عشقی، شکوایه، مضامین.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی (گرایش غنایی) دانشگاه ارومیه.

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه. (نویسنده مسئول) ghadamyari@urmia.ac.ir

۳. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه.

## ۱. مقدمه

شکوائیه شعری پرخاشگر است؛ خشم و اعتراض در برابر وضع ناگوار موجود به انگیزه و امید رهایی و رسیدن به وضعی مطلوب. این اشعار از آنجایی که برآمده از احساس است و نمایانگر عواطف، غالباً زبانی ساده و عامه‌فهم دارد و صمیمی و صریح است؛ خواه جدّ باشد یا هزل و هجو و... بنابراین اشعاری که بیانگر چنین مضامینی هستند، از آرایه‌ها و پیچش‌های شعری کمتر بهره می‌برند؛ درجه ادبی پایین‌تری دارند اما از دیدگاه عاطفی، احساسی و اجتماعی از ارزش والایی برخوردارند. شکوائیه هم‌چون ادب غنایی دایره وسیعی از مضامین را شامل می‌شود. به عبارت دقیق‌تر «هر شعری که محتوای آن برآمده از دردهای درونی و اسرار شاعر، و هدف از آن عقده‌گشایی و یا خبرکردن دیگران از حال شخص باشد، از نوع بث‌الشکوی محسوب می‌شود» (رزمجو، ۱۳۹۰: ۱۲۵).

گفته‌اند: شعر مشروطه «شعر زندگی» است (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۷۱). همچنین شعری است انتقادی. اما تاکنون کسی به بررسی انواع و ماهیت این انتقادات و شکوائیه‌ها یا طبقه‌بندی آن‌ها در شعر میرزاده عشقی نپرداخته است؛ این بررسی از چند جنبه امکان‌پذیر است. اول این‌که: کدام مضامین مورد توجه شاعر مشروطه قرار گرفته است؟ دیگر این‌که آن مضامین را به چه دسته‌هایی می‌توان تقسیم کرد؟ و سرانجام این‌که مصداق هر دسته را در کدام اشعار وی می‌توان یافت؟

### ۱.۱. اهداف و ضرورت تحقیق

در این پژوهش بر آنیم شکوائیه را در اشعار میرزاده عشقی بررسی و نموده‌های گوناگون این مضمون را طبقه‌بندی کنیم و نشان دهیم که چه مسائلی در اشعار انتقادی شاعر بازتاب یافته است و نمود این شکوائیه‌ها در کدام اشعار برجسته است؛ کاری که به نظر می‌رسد برای شناخت افق فکری و دریافت مسیر اندیشگی شاعران بویژه در عصر پرشتاب، متفاوت و حساس مشروطیت، که نمودار بارز شعر اجتماعی و سیاسی است، ضروری و مفید است.

### ۲.۱. روش تفصیلی تحقیق

تحقیق حاضر به مطالعه دیوان میرزاده عشقی و بررسی مضامین اعتراضات، انتقادات و شکوائیه‌های وی می‌پردازد. سپس با کنار هم نهادن مضامین مشابه، بر این نکات تمرکز دارد که میرزاده عشقی پایه‌پای حوادث اجتماعی و سیاسی و در کنار مردم جامعه و کشورش حرکت می‌کند، برنامه‌های سیاسی و حکومتی را زیر نظر دارد، به روابط کشور با کشورها و دولت‌های دیگر توجه نشان می‌دهد و می‌کوشد که با افشای آشکار و نهان امور مملکتی و جهانی، مردم را آگاه گرداند. شاعر، وجدان بیدار جامعه است و زبان گویای مردم که به محض دریافت نقشه‌های پس‌پرده رو به جمع و جامعه دارد و به بیدارگری ایشان می‌پردازد. همین نکته وجه تمایز شعر عصر مشروطه از شعر کهن فارسی است. عشقی هرچند احساسی و عاطفی و با تکیه بر هیجانات روحی و شتاب‌زده و نسنجیده مبارزه می‌کند، وجود او آن قدر اهمیت دارد که دستگاه حاکم از وی احساس خطر کند و سرانجام به برداشتن وی از سر راه خود اقدام نماید.

### ۳.۱. پیشینه تحقیق

نوشتار حاضر مسبوق به تحقیقاتی است که اهم آنها با ملاحظه روند تاریخی چنین است: فضل تقدّم بلکه تقدّم فضل درباره بحث مزبور ظاهراً از آن شفیع کدکنی است. ایشان در حدود نیم قرن پیش در کتاب «ادوار شعر فارسی» هنگام برشمردن موضوعات اشعار مشروطیت، به مضامین اجتماعی نیز اشاره می‌کنند. سپس در کتاب «با چراغ و آینه» به بسط مطالب و پاره‌ای مضامین در شعر مشروطه می‌پردازند. حسین رزمجو در «انواع ادبی و آثار آن...» فصلی را به اشعار بث‌الشکوی اختصاص داده و به معنا، تعریف، موضوعات و هم‌چنین نمونه‌هایی از آن پرداخته است. احمد خاتمی در

«تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت» مضامین اشعار و عوامل و زمینه‌های پیدایش جریان مشروطه را برمی‌شمارد. مهدی زرقانی در «چشم انداز شعر معاصر ایران» به منتقدان و عوامل اجتماعی و سیاسی اثرگذار بر جریان‌های شعری عصر و «جامعه‌گرا کردن شعر» پرداخته است. محمد پارسا نسب در فصل هفتم از کتاب «جامعه‌شناسی ادبیات فارسی» به مشخصه‌های اصلی ادبیات عصر مشروطه می‌پردازد و میرزاده عشقی را از چهره‌های شاخص این دوره برمی‌شمارد اما به ذکر شعر «کلاه نمدی‌ها» از این شاعر بسنده می‌کند و با بررسی دو شاعر (نسیم شمال و بهار) بحث را به پایان می‌برد. حجت‌الله اصیل در کتاب «مفاهیم سیاسی و اجتماعی در شعر مشروطیت» طی شش فصل به ذکر عمده‌ترین مفاهیم و ارائه شواهدی از شعر این دوران می‌پردازد. این مضامین عبارتند از: آزادی، میهن و ملت، مشروطه و حکومت قانون، زن و حقوق زن، اختلاف طبقاتی، تجدد. علی‌اصغر باباصفیری و نوشین طالب‌زاده در مقاله «بررسی و تحلیل شکوائیه در شعر معاصر» به ابعادی از مسأله می‌پردازند. اصغر دادبه در مقاله «بث‌الشکوی» به طبقه‌بندی شکوائیه‌ها بر پایه نقد و نظریات نو می‌پردازد. وی از دو منظر به تحقیق می‌پردازد: از نظر زبان و بیان (طنزآمیز و جدی) و از نظر محتوا (شخصی، اجتماعی، سیاسی و فلسفی). زرین واردی در پایان‌نامه دکتری خود «بررسی شعر غنایی فارسی قرن ششم تا هشتم» فصلی کوتاه را به شکوائیه اختصاص داده است. اما گسترده‌تر از همه، لیلا جعفری در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «شکوائیه در شعر فارسی از آغاز تا پایان قرن ششم» به طبقه‌بندی مسایلی پرداخته که شاعران در بازه زمانی پیش‌گفته از آن‌ها شکوه کرده‌اند. در پژوهش مزبور، نویسنده پس از ذکر کلیات، شکوائیه‌ها را به انواع: شخصی، اجتماعی، سیاسی، حبسیه، فلسفی، عاشقانه و شکوائیه‌های متفرقه تقسیم کرده است. این تحقیقات ضمن فواید بسیار، کاستی‌هایی دارند. مثلاً در اغلب آن‌ها به مبحث حبسیه و در هیچ‌یک به بحث هزل و هجو توجه نکرده‌اند حال آن که این قبیل اشعار عمدتاً حاوی نگرش‌های انتقادی و شکوائیه است. نوشتار حاضر به انگیزه رفع همین کاستی فراهم آمده است.

## ۲. مضامین شکوائیه‌های عشقی

در این نوشتار شکوائیه‌های شعر میرزاده عشقی را از دیدگاه مضامین به انواع زیر تقسیم کرده‌ایم: اجتماعی، سیاسی، عاشقانه، فلسفی، شخصی، مرثیه، هزل و هجو، و حبسیه.

### ۱،۲. شکوائیه‌های اجتماعی

مهمترین انتقادات شاعر در قلمرو مسایل مربوط به مردم عبارتند از: رواج خرافات، نومیدی و ناخشنودی از رفتار مردم نسبت به یکدیگر و شاعر، تهمت مخالفان به شاعر، زنده‌گشی و در مقابل مرده‌پرستی مردم، خواری و بدبختی، بی‌حمیتی و سکوت نابجای مردم، جهل و غفلت ایشان از اوضاع کشور که از آن به فرو رفتن در تاریکی تعبیر می‌کند و پذیرش ننگ بندگی، رواج اعتیاد، بیگانه‌پرستی و دشمن‌ناشناسی؛ هم از این‌که اندرزها و هشدارهای خود را در جایگاه دلسوز و «مسئول تاریخ» بی‌ثمر و مردم را به آن‌ها بی‌توجه می‌بیند و از بسیاری عادات و رفتارهای مردم از قبیل این‌که شعرش را در نمی‌یابند و اشعار بهار را بر شعر وی ترجیح می‌دهند. چند نمونه:

جز خرافات بر این مملکت افزود چه؟ هیچ      جز خرابی مه‌آباد تو بنمود چه؟ هیچ  
(عشقی، ۱۳۵۰: ۲۰۸)

یا:

تو بهتر از خود من دانی ایده‌آل مرا      تمام مایه بدبختی و مآل مرا  
که من ز مردم این مملکت نی‌ام خوش‌بین      (همان، ۱۷۳)

مُرده‌شو این مُرده‌دوست مردم ببرد گشته فقط حُبْ مُرده درشان تخمیر  
(همان، ۳۴۲)

در این عصری که از تاریکی جهل، اندرین کشور نه ره از چه شناسند و نه در پیدا نه دربانش  
(همان، ۳۴۸)

ملّتی کاو روز و شب بر خون خود شد تشنه‌لب دشمنان را دعوت از بهر شیخون می‌کند!...  
گشته است اسباب خنده، گریه بر حال وطن بیشم از حال وطن، این نکته محزون می‌کند!  
ای خدا جای تشکر، چشم‌زخم می‌زنند چشم من هم‌چشمی ار با رود جیحون می‌کند!  
(همان، ۳۳۶)

حجاب، که آن را عامل بدبختی و عقب‌ماندگی زنان و این بخش از جامعه را زنده اما در کفن پیچیده و بدبخت توصیف می‌کند، در نمایش‌نامه منظوم «کفن سیاه» بازتابی وسیع دارد (همان، ۲۰۱) یا:

زنان کشور ما زنده‌اند و در کفن‌اند که این اصول سیه‌بختی از سیه‌رختی است  
(همان، ۳۷۳)

تهمت به خود از سوی مخالفان از جمله مفتی و شیخ:

ملّتی کاو باز قرن بیستم بر درد خود چاره با ختم و دعا و ذکر و افسون می‌کند!  
(همان، ۳۳۵)

داده فتوای به ناپاکی من مفتی شهر کز چه بر ساحت پاکیزه دین هتاکم  
(همان، ۳۶۹)

بگو به شیخ مکن عیبم این جنون عقل است تو را نداده خدا عقل، من چه کار کنم؟  
(همان، ۳۸۰)

همچنین انتقاد از آیین سوگواری در شعر «عشوه سازی» (همان، ۳۶۷) یا انتقاد از اوضاع نابسامان معیشتی و فقر که در

شعر «پریشانی ایران» بسیار عاطفی و اندوهبار ترسیم و تصویر شده است:

از وضع کنونی و ز بدبختی ملّت زین فقر و پریشانی و ویرانی ایران  
گردیده جهان تیره و گشته‌ست دلم تنگ گویی که شدم حبسی و زندانی ایران  
بگرفته دلم سخت ز اوضاع کنونی بیچارگی و محنت و حیرانی ایران  
(همان، ۳۶۸)

ملّتی را که چنان جرأت و طاقت نبود که به خس گوید: کذب تو صداقت نبود  
پی حفظ وطن خویش لیاقت نبود عید بگرفتن این قوم حماقت نبود؟  
(همان، ۳۲۳)

یا تقابل دارا و نادر که در شعر «احتیاج» به شیوه تمثیل بیان می‌گردد و داستان ازدواج دختری مستمند و جوان را با «مردکی پیر و پلید» و فارغ از آداب و فکر و فرهنگ اما مایه‌دار روایت می‌کند. در آغاز این داستان شاعر ارتکاب هر گناهی را ریشه در فقر می‌بیند:

هر گناهی کادمی عمداً به عالم می‌کند  
 بی‌بضاعت دختری علماً عهد جدید  
 لیک چون بیچاره زر در کیسه‌اش بُد ناپدید  
 کز زغال‌گنده دایم دم زدی وز چوب بید  
 مادرش را دید و دختر را به زور زر خرید  
 از تو شد این نامناسب ازدواج  
 احتیاج است آن که اسبابش فراهم می‌کند...  
 داشت بر وصل جوانِ سرو بالایی امید  
 عاقبت هیزم‌فروش پیر سر تا پا پلید  
 از میان دگه کیسه‌کیسه زر بیرون کشید  
 احتیاج آمیخت با موی سیه، ریش سفید  
 احتیاج! ای احتیاج!  
 (همان، ۳۰۳)

## ۲،۲. شکوائیه‌های سیاسی

عمده‌ترین موضوعات انتقادی شاعر در قلمرو سیاست و اهل قدرت از این قرار است: دخالت بیگانگان، اشغال ایران به دست روس و انگلیس، عملکرد احمدشاه، کین میان دولت و ملت، وابستگی به بیگانگان، وطن‌فروشی رجال سیاسی، ویرانی کشور و قرارداد ننگین ۱۹۱۹م. «در این مبارزه و کوشش سیاسی، نیش قلم شاعر بیش از همه متوجه وثوق‌الدوله نخست‌وزیر ایران و عاقد قرارداد معروف و منحوس ایران و انگلیس بود. عشقی این قرارداد را «معامله فروش ایران به انگلستان» نامید و در یکی از اشعار متعدد خود که در سال ۱۳۳۷ق. در این زمینه سرود، چنین گفت:

رفت شاه و رفت ملک و رفت تاج و رفت تخت  
 باغبان زحمت مکش کز ریشه کردند این درخت  
 میهمانان وثوق‌الدوله خونخوارند سخت  
 ای خدا با خون خود این میهمانی می‌کند  
 (آرین‌پور، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۶۱)

اما رسالت عشقی هنوز به فرجام نرسیده است. «در مجلس چهارم به افراد اکثریت، که مدرّس و ملک‌الشعرا بهار جزو آن بودند، می‌تاخت و مقالات تند و آتشینی در انتقاد از وضع سیاسی کشور انتشار می‌داد که از آن جمله مقاله «عید خون» بود که آن را دشتی در روزنامه «شفق سرخ» چاپ کرد. تنها عنوان این مقالات کافی بود که بغض و کینه عمال سیاست روز را برانگیزد. اما شاعر جوان مجرد می‌زیست و زن و فرزند و پیوندی نداشت و شب و روز خود را با قلم و قدم، وقف مجاهده سیاسی و ادبی کرده بود. هنگامی که مجلس چهارم پایان یافت، عشقی مستزادی سرود که مطلع آن چنین بود:

این مجلس چارم به خدا ننگ بشر بود دیدی چه خبر بود؟  
 هر کار که کردند ضرر روی ضرر بود دیدی چه خبر بود؟

در سال ۱۳۴۲ق. نغمه جمهوری ساز شد. عشقی با این‌که جوانی روشنفکر و به مزایای جمهوری آگاه و اصولاً طرفدار آن بود (یا افسر شاه را نگون خواهم کرد/ یا در سر این عقیده جان خواهم داد) چون از بازی‌های سیاسی و دسایس پشت پرده خبر داشت با این جمهوری مصنوعی جلداً و شدیداً بنای مخالفت گذاشت و از جمله در مقاله‌ای به عنوان «جمهوری قلابی» این مخالفت را اظهار داشت. عشقی در ذی‌قعدة ۱۳۴۲ق. روزنامه کاریکاتوری قرن بیستم را از نو دایر کرد و در شماره اول آن چند کاریکاتور و شعر و مقاله بسیار تند مبنی بر هزل و هجو جمهوری و جمهوری‌خواهان درج کرد و علناً اظهار داشت که بازی‌های اخیر تهران به تحریک اجنبی است. از جمله مندرجات آن شماره داستان منظومی بود به نام جمهوری‌سوار که مضمون پرگوشه و کنایه‌ای داشت (آرین‌پور، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۶۲).

ابرام شاعر در رسیدن به آرمانش و تداوم استبدادستیزی موجب شد دست از کار نکشد و از پای ننشیند. چون «این اشارات بسیار صریح و ضربت قاطع بود. روزنامه فوراً توقیف و نسخه‌های آن به وسیله شهربانی جمع‌آوری گردید و خود

او چنان‌که مکرر پیش‌بینی کرده بود، بامداد روز آخر ذیقعدۀ ۱۳۴۲ق. (۱۲ تیر ۱۳۰۳ش.) در خانۀ خویش جنب دروازه دولت... هدف تیر قرار گرفت و نزدیک ظهر همان روز در بیمارستان شهربانی جان داد» (همان: ۳۶۴).

بخشی از مضامین شکوایات سیاسی شاعر پیرامون وطن و عموماً وطن‌دوستی از موضوعات شایع در شعر اغلب شاعران مشروطه است. میرزاده خود را دلبسته خاک وطن می‌داند چنانکه عشقی تا سرحدّ جنون به این آب و خاک دارد و از اینکه کشور به اشغال روس و انگلیس در آمده، بسیار اندوهگین است:

حاکم به سر، ز غصّه به سر خاک اگر کنم      خاک وطن که رفت، چه خاکی به سر کنم؟  
(عشقی، ۱۳۵۰: ۳۷۷)

مجنون منم که عشق وطن دارم و فغان      از عشق آب و خاک گل و سنگ می‌کنم  
(همان، ۳۸۱)

یک سوی، فوج روس رسیده‌ست تا کِرنند      با آن رسوم وحشی و آیین بربری  
یک سو به خانقین کشیده‌ست انگلیس      تیغی که دارد آهنش آب مزوری  
(همان، ۳۵۵)

نیز: (همان: ۳۸۹ و ۳۹۴). جایی به احمدشاه اعتراض می‌کند و همچنین به وطن‌فروشان می‌تازد؛ زیرا که نه تنها به دفع مهاجمان و اشغالگران نمی‌پردازند بلکه کشور را به بیگانگان می‌سپارند و شاعر از این جمله دردمند و افسرده است:

شها صفحه غرب اقلیم تو      بیندیش زان‌گه که افتد گرو  
به پاداش این جمله باد گران      که آورده این‌سان ز ری بس خزان  
رخ ما شده زرد زین باد زرد      از این باد شد خاک ما را به سر  
خود این ملک غربت به زر می‌برند      ز کشورفروشان دون می‌خرند  
هوا تیره گردید در این محال      ز باد جنوب و ز باد شمال...  
سویی رعد پلتیک در غرّش است      هم از سوی دیگر ز ز بارش است...  
ملک احمدی نامدار جهان      ز تو ننگ باشد شهی این چنان  
ترا گیتی ای شاه خوش آفرید      ولی این شهی زشت بهرت گزید  
نشایسته تو شاه ایران شدی      نگهبان این ملک ویران شدی  
(همان، ۳۸۷-۳۸۸)

یا آنجا که به بیگانگان و همدستان آنان در داخل، اعتراض و از اشغال و ویرانی کشور به دست آنان انتقاد می‌کند:

دست اجنبی چون کرد کشور عجم ویران      تخم لُق شکست آخر در دهان این و آن  
تا تهیّه در لندن شد اساس جمهوری      خودسری تدارک شد بر قیاس جمهوری...  
شد خزان جمهوری نوبهار امساله      دست اجنبی بنهاد داغ بر دل لاله...  
زین صدای نازیبا در وطن طنین افتاد      بین ملت و دولت اختلاف و کین افتاد...  
این صدای بی‌هنگام مایه خرابی شد      مملکت به داد آمد بس که بی‌حسابی شد  
کار هوچیان ما اجنبی‌مآبی شد      روس و انگلیس گشته هم جلیس  
(همان، ۲۹۸-۲۹۹)

از جمله مسایل سیاسی که در شعر این دوره عموماً و در شعر میرزاده هم بازتابی گسترده یافته، قرارداد ۱۹۱۹ است. اقبال آشتیانی می‌نویسد: «در اواخر جنگ جهانی اول] تقریباً تمام ایران ... تحت نفوذ انگلیس قرار گرفت و انگلیسی‌ها برای آن‌که تمام ایران منطقه نفوذ ایشان باشد در پذیرفتن نمایندگان ایران به انجمن صلح بین‌المللی اشکال‌تراشی کردند تا بالاخره در ماه شوال ۱۳۳۷ (اوت ۱۹۱۹) دولت ایران را به امضای قرارداد منحوس دیگر مجبور ساختند... [این قرارداد] اختیار کلیه امور نظامی و مالی و گمرکی ایران را منحصراً به دست مستشاران انگلیسی می‌داد و آن را تحت حمایت دولت بریتانیا می‌گذاشت. خوشبختانه مجمع اتفاق ملل که تازه تشکیل شده بود این قرارداد را که برخلاف اساس آن بسته شده بود به رسمیت نشناخت و در ایران نیز جمعی از آزادی‌خواهان برضد آن قیام نمودند و در امریکا و فرانسه هم در خصوص عقد آن به انگلیس اعتراض‌ها شد» (پیرنیا و دیگران، ۱۳۸۴: ۷۴۰) عهدنامه مذکور در اندیشه و سخن شاعر، شکوه و خشمی سخت را برانگیخت. عشقی در چکامه «مخالفت با قرارداد ایران و انگلیس» که در سال ۱۳۳۷ ق. علیه این عهدنامه سروده، از اوضاع نابسامان کشور، نیرنگ و طمع غرب بویژه انگلیس در همه‌جا از جمله ایران پرده برمی‌دارد:

نام دژخیم وطن، دل بشنود خون می‌کند      پس بدین خونخوار، اگر شد روبرو چون می‌کند؟...  
انگلیس آخر دلش، بهر من و تو سوخته؟      آن که بهر یک وجب خاک این‌قدر خون می‌کند؟...  
آن که در آفریک بر ریگ بیابان چشم داشت      چشم‌پوشی از دیار گنج قارون می‌کند؟  
(عشقی، ۱۳۵۰: ۳۳۴-۳۳۵)

سیاست استعمارگر پیر در ایران که با عقد قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق‌الدوله و سپس برقراری جمهوری تداوم یافت، نیز خیانت عناصر داخلی، به شیوه تمثیل در «داستان کاکاعابدین و یاسی» بازتاب دارد؛ «اشعاری که با عنوان جمهوری‌سوار، مظهر جمهوری، نوحه جمهوری و... است، از آخرین شماره روزنامه قرن بیستم مورخ شنبه بیست و چهار ذی‌قعدة ۱۳۴۲ ق. مطابق هفتم تیر ۱۳۰۳ ش؛ و طبع همین شماره است که به قیمت جان عشقی تمام شد» (همان، ۲۷۷):

با وثوق‌الدوله بست، اول قرار      دید از آن، حاصلی نامد به کار...  
چون‌که او مایوس گردید از وثوق      کودتایی کرد و ایران شد شلوق...  
کودتا هم کام او شیرین نکرد      این حنا هم دست او رنگین نکرد  
دید هر چه مستقیماً می‌کند      ملت آن را زود بر هم می‌زند  
گفت آن به تا برآید کام من      از رهی کآن‌جا نباشد نام من...  
گفت جمهوری بیارم در میان      هم از آن بر دست خود گیرم عنان  
(همان: ۲۷۹-۲۸۰)

یا:

ز انزلی تا بلخ و بم را اشک من گِل کرده است      غسل بر نعش وطن خونابه دل کرده است  
دل دگر پیرامن دلدار را ول کرده است      بر زوال ملک دارا نوحه‌خوانی می‌کند  
دست و پای گله با دست شبان‌شان بسته‌اند      خوانی اندر ملک ما با خون خلق آریسته‌اند  
گرگ‌های انگلوساکسون بر آن بنشسته‌اند      هیأتی هم بهرشان خوان‌گسترانی می‌کند  
رفت شاه و رفت ملک و رفت تاج و رفت تخت      باغبان! زحمت مکش کز ریشه کنند این درخت  
میهمانان وثوق‌الدوله خونخوارند سخت      ای خدا با خون ما این میهمانی می‌کند

ای وثوق‌الدوله ایران ملک بابایت نبود تا که بفروشی به هر کاو زرفشانی می‌کند  
(همان: ۳۰۹-۳۱۰)

عشقی در مقدمهٔ این شعر می‌نویسد: «این قرارداد در ذهن این بنده جز «یک معاملهٔ فروش ایران به انگلستان!» طور دیگر تلقی نشده! این است که با اطلاع از این مسأله، شب و روز در وحشتم و هرگاه راه می‌روم فرض می‌کنم که روی خاکی قدم برمی‌دارم که تا دیروز مال من بوده و حال از آن دیگری است! هر وقت آب می‌خورم، می‌دانم این آب... از این رو هر لحظه نفرینی به مرتکب این معامله می‌گفتم». گرفتاری کشور در پی قرارداد مزبور در شعر زیر مورد توجه قرار می‌گیرد:

ز اظهار درد، درد مداوا نمی‌شود شیرین دهان به گفتنِ حلوا نمی‌شود...  
می‌دانم ار که سرخطِ آزادی ما با خون نشد نگاشته، خوانا نمی‌شود...  
تنها منم که گر نشود حکم قتل من حاشا چنین معاهده امضا نمی‌شود  
(همان: ۳۳۹)

یا:

مرا عزاست نه عید، این چه عید قربان است؟ که گوسفند وطن، زیر تیغ خصمان است  
الا که عید من امروز نیست چون قربان شوم بی وطن آن روز عید قربان است  
مرا به جامهٔ عیدی مبین؛ دلم خون است درون خانه عزا و برون چراغان است  
(همان: ۴۱۱)

نیز (ر.ک: همان: ۳۴۵) شاعر زبان خود را زبان و بیرق خون و خون خود را آبی برای درخت آزادی می‌خواند که با آرزوی برپایی انقلاب و خون‌ریزی فراوان دست‌یافتنی است:

زبان عشقی شاگرد انقلاب است این زبان سرخ زبان نیست بیرق خون است  
(همان: ۳۷۴)  
این ملک یک انقلاب می‌خواهد و بس خون‌ریزی بی حساب می‌خواهد و بس  
امروز دگر درخت آزادی ما از خون من و تو آب می‌خواهد و بس  
(همان: ۴۱۲)

آشفته‌گی، خرابی و بیداد در کشور:

خوشا ایام چنگیزی و آن اوضاع خون‌ریزی که گر خون‌ریزی‌اش بُد شیوه، بُد خون‌ریزی عنوانش  
نک از چنگیز صد بدتر، کنند این مردم خودسر که پوشند از تملن، جامهٔ الفاظ الوانش  
(همان: ۳۴۷-۳۴۸)

یا:

چه سان من زنده مانم؟ ملک ایران به سر گیرد دوباره دور چنگیز  
(همان: ۴۰۶)  
از وضع کنونی و ز بدبختی ملت زین فقر و پریشانی و ویرانی ایران  
گردیده جهان تیره و گشته‌ست دلم تنگ گویی که شدم حبسی و زندانی ایران  
بگرفته دلم سخت ز اوضاع کنونی بیچارگی و محنت و حیرانی ایران



عشقی بود، ار نوحه گر امروز عجب نیست خون می چکد از دیده ایرانی و ایران

(همان: ۳۶۸)

غرب زدگی و خیانت، نابودی مردی و شرافت، ناکامی مشروطه و رواج فساد اداری از دیگر مضامین شکوایات سیاسی میرزاده است. همچنین فساد دامن گستر اداری که ریشه در برنامه های حکومت دارد:

عمو، تمام ادارات مُرده شوخانه ست و زین ره است که این کهنه ملک ویرانه ست

ز من نمی شنوی، رو! به چشم خویش ببین چه بی تمیز کسانی شدند میزنشین

برو به مالیه تا آن که چیزها بینی برو به نظمیه تا آن که چیزها بینی

برو به عدلیه تا بی تمیزی ها بینی که مرده شوها در پشت میزها بینی

(همان: ۱۹۰)

یا:

کشتی ما فتاده به گرداب ای خدا یک ناخدا که تا بردش بر کناره نیست

(همان: ۳۶۶)

فقدان آزادی قلم از دیگر مسایل مرتبط با اهل سیاست است که در شعر عشقی بازتاب دارد:

به به از این مجلس ملی و آزادی فکر من چه بنویسم؟ قلم در دست کس آزاد نیست

(همان: ۳۶۴)

وکیلان، که ایشان را شداد و فرعون و چنگیز زمان، و ایران را در سایه ایشان مهد استبداد می خوانند:

رأی من این است: کاندید از برای انتخاب اندر این دوره مناسب تر کس از شداد نیست

حرف های تازه را فرعون هم ناگفته بود بلکه از چنگیز هم تاریخ را در یاد نیست

ای خدا این مهد استبداد را ویران نما گرچه در سرتاسرش یک گوشه ای آباد نیست

گر که جمهوری است این اوضاع برگیر و ببند هیچ آزادی طلب برضد استبداد نیست

(همان: ۳۶۴)

رجال ما همه دزدند و دزد بدنام است که دزد گردنه بدنام دزد پاتختی است

(همان: ۳۷۳)

دزدی و خیانت قوام السلطنه: در شعر «ای کلاه نمدی ها» که روی سخن با قوام السلطنه است، خواهش کرده اشخاصی که

فرصت دارند این ابیات را در قهوه خانه ها و گذرگاه های عمومی بخوانند تا مردم و مخاطبان آگاه شوند:

مال شما را برد وزیر، شد آرد دزد دزد سیاستمدار دوره ساسان...

ای رفقا این زمامدار خراب است وضع اداری در این دیار خراب است

گر چه به پندار میرزاده عشقی هرکه به کالسکه شد سوار، خراب است

از همه این ها خراب تر بود این مرد ملتی از بین برد کار خراب است

(همان: ۳۱۷-۳۱۸)

رجال خائن، وطن فروشی و بی توجهی به مردم:

رجال خیانتگر آن سان خرنند که بر اهل فضل و هنر ننگرند

(همان: ۳۹۳)

نیز (ر.ک: همان: ۴۰۱ و ۴۲۳)

خیانت وزیران:

آن خیانت‌ها که با ایران وزیران می‌کنند بارها بدتر به من، این سفله گردون می‌کند

(همان: ۳۳۶)

شکوه بر باد رفته و فراموشی هیمنه شاهان کهن و وضع آشفته و ویرانی کشور:

این در و دیوار دربار خراب چیست یارب وین ستون بی حساب...

این بود گهواره ساسانیان بنگه تاریخی ایرانیان!؟

(همان: ۲۳۳)

همچنین: ظلم و دخالت حاکمان و بیگانگان در کار مردم، قانون‌شکنی، تجددگرایی افراطی (همان: ۲۹۵)

۳,۲. شکوائیه‌های عاشقانه

هرچند شعر مشروطه عرصه ناز و نیاز، حرمان، فراق و وصال عاشقانه نیست، شعر متعهد و اجتماعی است، اما در همان اشعار اندکی که مضمون دلبری و دلدادگی دارند نیز شاعران میراث‌دار نیاکان خود هستند؛ جز این‌که معشوق در شعر میرزاده مؤنث است و گاه در قالب اندکی نوآوری دارد:

بنا دیشب دران کشتی که بردی برمد<sup>۳</sup> ما را نمی‌دانم خدا می‌بردمن یا ناخدا ما را...

دران حالت تو ای مه خیره بودی موج دریا را من از عشق تو از خود رفته محوم آن تماشا را

شدم غرق تماشای تو ماه سروبالا را فشانندی باد بر رویت دو زلف مشک‌آسا را

(همان: ۲۶۳)

یا:

مرا از دیدن آن حال یاد آید زمانی که زیبا ماه‌دختی

برانگیزاند در من عادت عشق و جوانی بدین‌گونه به سختی

(همان: ۳۰۶)

و (ر.ک: همان: ۳۶۴ و ۳۶۸ و ۳۷۱)

۴,۲. شکوائیه‌های فلسفی

این مضمون که غالباً به شکل شکایت آفرینش خود و آدمی، زمانه، گردون، چرخ، فلک، آسمان، روزگار، بی‌وفایی دنیا و... نمود پیدا می‌کند، در شعر فارسی از دیرباز دیده می‌شود و البته موضوع تازه‌ای نیست. در این اشعار، شاعر از روزگار و ستم و بیداد او، و از این که تفاوت فاحش طبقاتی را پدید می‌آورد؛ زندگانی پوچ و سراسر رنج آدمی در سرای خاکی، آسمان و چرخ، و بویژه آفرینش خود و آدمی و... شکوه‌ها دارد:

سزد ای شام چرخ تیره‌وش وقتی سحر گردی نه هر شام و سحر ای تیره‌گردون تیره‌تر گردی...

چه عدل است این؟ به کام نیک‌بختان نوش آشامی سپس اندر به جان، زشت‌اختران را نیشتر گردی...

همانا تا رهم ز اندوه وضع زشت این گیتی سزد ای چشم، نابینا شوی؛ ای گوش، کر گردی...

از این زیر و زبر گردی و بنیان و بنی‌ای گردون من آن خواهم که از بنیان و پی، زیر و زبر گردی

چرا ای بی‌سر و پا چرخ و دهر بی پدر مادر ز مادر مهربان‌تر دایه بر هر بی پدر گردی

(همان: ۳۵۰-۳۵۱)

نیز (همان: ۳۶۸، ۳۸۰، ۳۱۳، ۳۵۰، ۱۸۳، ۳۵۳، ۴۱۲، ۳۲۱).

بشر یک لکه ننگی است اندر صفحه گیتی سزد پاک ای زمین زین دم بریده جانور گردی  
(همان: ۳۵۲)

بشر مگوی بر این نسل فاسد میمون بشر نه، افعی با دست و پاست این ددِ دون  
(همان: ۱۸۳)

نیز (ر.ک: همان: ۳۶۹ و ۳۹۵)

۵,۲. شکوائیه‌های شخصی

شاعر در این اشعار از بدبختی و آشفتگی، برهنگی و گرسنگی، گذر شتابان عمر، زندانی بودن در جامعه، بیزاری از زندگی، رنج زندگی و آوارگی و جدایی از وطن، شکوه و سرانجام مرگ خویش را پیش‌گویی و آرزوی مرگ می‌کند. چند نمونه:

یک بیست‌ساله شاعری، آواره و فرید با هیکل نحیف و خیالات غم‌فزای  
از دست میخ کفش به پا، گه همی جهید در کفش می‌نمود، همی جابه‌جای پای  
شام از پس گرسنگی، مدتی مدید یک نیمه نان بخورده، پس کوچه در خفای  
در لرزه و تعب، ز تب و نوبه می‌مکید اندر دهانش انگشت، از حسرت دوی  
ناگه سکوت، پرده شب را ز هم درید از دست حزن خویش، چو بگریست‌های‌های  
خوابید روی خاک و عبا بر سرش کشید سنگی نهاد زیر سرش، بهر متکای  
(همان: ۳۱۶)

نیز (همان: ۳۰۶ و ۳۴۲ و ۳۵۰ و ۳۵۳ و ۳۶۶ و ۳۶۸ و ۳۷۱ و ۳۷۳ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۸۰ و ۳۸۵ و ۴۰۶ و ۴۱۲)

۶,۲. مرثیه

میرزاده عشقی شاعری بدبین، خشمگین و اندوهگین است و اغلب اشعارش در سوگ از دست رفتن وطن و ناکامی در رسیدن به آرمان‌های میهنی و مردمی است و از آنجایی که «بر زوال ملک دارا نوحه‌خوانی می‌کند» (همان: ۳۰۹) هم از این رو مضمون مرثیه به مصداق اصطلاحی و مرسوم آن در شعرش نادر است:

آوخ که لحد جای تو شد تا به قیامت رفتی و ندیدی تو پریشانی ایران  
(همان: ۳۶۸)

و (همان: ۳۲۰) که طی قطعۀ اخیر از مرگ دختری در اثر بیماری سل اندوهگین می‌گردد. نیز (همان: ۳۷۲)

۷,۲. هزل، هجو

در بسیاری از موارد شکوائیه با مضامین دیگری از قبیل طنز، هزل یا هجو در هم می‌آمیزد. «طنز عشقی از شدت خشم گاهی تبدیل به هزل می‌شود. قطعات «آبروی دولت»، «پست عالی»، «چه معامله باید کرد»، «خر تو خر»، «دوش شنیدم»، «شعر و شکر»، «مجلس چهارم» و غیره همه از این دست شعر هستند. ذهن جوان و پریشان و پر آشوب عشقی، پیچیده و پُر آب و تاب نیست؛ آشکارگو و بی‌پرده و یک‌رویه و یک‌لایه است. تاب تنگی و دشواری‌های زمانه را ندارد، سراسر است سرخ موضوع می‌رود و از همان آغاز پایه کار را بر نقد و طنز می‌نهد (آژند، ۱۳۸۶: ۲۷۰) و این شاعر است که آگاهانه یا متأثر از هیجان اجتماعی و یا شور و التهاب ناشی از شدت مبارزه، از بیان طنز یا هزل یا هجوآمیز بهره می‌برد. عشقی در طنز خود

چنان عنان زبان را رها می‌کند که گاهی به تلخ‌کامی و هجاکویی و بدزبانی می‌افتد. او «نام این و آن را در شعر خود» می‌برد و «ناچار وسیله اجرای اغراض دیگران هم درباره کس و ناکس» می‌شود. گستاخ و بی‌پروا از هر دستی طنز و هزل می‌پرورد و بر قربانیان خود می‌تازد. کلیات عشقی آکنده از این هزلیات و هجویات است. در «خرنامه» خود همه را از دم خر می‌شمارد، از وکیل ملت گرفته تا ارکان دولت، از عوام خرده‌پا تا خواص گنده‌پا... در بیشتر طنزهای عشقی حس سیاه‌بینی بر سایر حواس او فزونی دارد و طنز او را به طنز سیاه مبدل می‌کند؛ بویژه هنگامی که نام این و آن را در شعر خود می‌آورد، شعرش را از طنز به در می‌برد و به هجو نزدیک می‌سازد و از ارزش شعر می‌کاهد. مستزاد «مجلس چهارم» او از جمله این شعرهاست. با طنز شروع می‌کند و به هجو و هزل می‌رسد و طنز را هدر می‌دهد (همان: ۲۷۱) از این جهت می‌توان گفت «شاید هیچ شاعر دوره مشروطه به اندازه عشقی سر به سر جمهوریت رضاخانی نگذاشته باشد. نفیسی می‌نویسد: «عشقی را مرحوم بهار به این کار، که برای او خطرناک‌ترین کارها شد، جلب کرد؛ چون به آدم تند و بی‌باک و سرکشی چون عشقی نیازمند بود». عشقی طنز و هزل‌های زیادی در باب جمهوریت می‌سراید و اصلاً پاره‌ای از کلیات او به نام جمهوری‌نامه شهرت دارد. در آخرین شماره قرن بیستم (۲۴ ذوالقعدة ۱۳۴۲) یک مثنوی سیاسی «جمهوری سوار» یا «داستان کاکا عابدین و یاسی» به طنز همراه کاریکاتوری منتشر می‌سازد و در صفحه چهار آن «مظهر جمهوری» را نشر می‌دهد که باز طنز و هجونامه‌ای است علیه جمهوریت رضاخان و خود او در روزنامه‌های هوادار او. (همان: ۲۷۲) مثلاً آنجا که تیغ زبان را این چنین به قصد هجو مردم می‌گشاید:

ای خدا این خلق، عطر مشک را بینند و باز      با گل افیون دماغ خود معطر می‌کنند  
 طعم شکر طبع عشقی را نهادند و همه      بر علف‌های بیابان حمله چون خر می‌کنند  
 خلق را پیغمبری نوح باور نیست، لیک      دعوی یزدانی از گوساله باور می‌کنند  
 (عشقی، ۱۳۵۰: ۴۳۹)

همچنین است اوضاع نابسامان سیاسی و پای‌مال کردن حقوق ملت (همان: ۳۴۰) وطن‌فروشی، آزمندی و چابلوسی درباریان و پیوستگان ایشان (همان، ۴۱۹). یا در شعر «آبروی دولت» (همان: ۴۱۷) که به شماری از بزرگان سیاسی کشور (از جمله: ظهیرالدوله، تدین، حلاج، محسن سلیمان و محمدصادق طباطبایی) می‌تازد و با لحنی گزنده و هجوآمیز به خاطر خیانت و وطن‌فروشی ایشان را رسوا می‌کند و سخت به باد انتقاد می‌گیرد. نیز (۴۴۱). هجو «دیوان دویگی» (همان، ۴۵۰) هجو شیخ ممقانی (همان: ۴۳۴) هجو ملک‌الشعراى بهار (همان، ۴۳۹) هجو رجال خائن به سبب وطن‌فروشی و بی‌توجهی به مردم (همان: ۳۹۳ و ۴۰۱ و ۴۲۳) از جمله مصادیق این مضمون هستند.

## ۸،۲ حبسیه

در زندان‌سروده‌ها (خواه مربوط به شاعران کهن یا شاعران مشروطه) شکوائیه به وفور یافت می‌شود. در نگاه نخست این پرسش مطرح می‌گردد که دلیل زندانی شدن میرزاده چه بود؟ در پاسخ باید گفت «سخنرانی‌های تند و مقالات و اشعار آتشین عشقی برضد قرارداد [۱۹۱۹] باعث شد که وثوق‌الدوله دستور دستگیری او را داد و شاعر به زندان افتاد». (آرین‌پور، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۶۲) قصیده «زندانی شدن شاعر» که «عشقی در حبس تاریک شهربانی تهران، خطاب به وثوق‌الدوله، نخست‌وزیر وقت و عاقد قرارداد معروف ۱۹۱۹، آن را در تابستان ۱۳۲۷ق. گفته است» (عشقی، ۱۳۵۰: ۳۴۵) این تنها حبسیه که شأن سرایش آن گذشت در چنان اوضاع نابسامان درون و بیرون شاعر، ابزاری کاری بوده برای پیکار با یک بیگانه‌پرست و وطن‌فروش و رسواسازی وی نزد مردم. طی این ابیات، شاعر وضع پریشان روانی خود و جامعه، ستم حاکمان و خیانت

ایشان، فضای تاریک و دهشتناک زندان، که آن را «اتاق انتظار مرگ» و «مهد اذیت» می‌خواند، وضعیت دشوار و ناگوار زندانیان و... را به تصویر می‌کشد. چند بیت:

اگر گفته‌ست: بیگانه چه می‌خواهد در این خانه؟ خیانت می‌نه بنموده، چه می‌خواهید از جانم؟  
نگهداری این کشور، اگر ناید ز دست تو؟ چرا با دست خود بدهی به دست انگلیسانش؟!...  
چه زندانی است این زندان، که فرقی نیستش چندان به یک در بسته گورستان و فرقی هست چندانش؟  
(همان: ۳۴۶-۳۴۷)

### ۳. نتیجه گیری

شعر مشروطه، فراز و نشیب زندگی مردم فرودست جامعه را در مقابل دربار و درباریان بازتاب می‌دهد. در شکواییه‌های اجتماعی مشروطه، شاعر با تعقیب نابسامانی‌های اجتماعی و برجسته‌سازی و بزرگ‌نمایی آن‌ها به دنبال حذف، تعدیل یا اصلاح افکار، باورها، هنجارها و رفتارهای نابجاست. گرفتاری‌های معیشتی و فرهنگی، آداب و عقاید غلط، رواج خرافات، غفلت و ناآگاهی از اوضاع، اختلاف طبقاتی (نظام ارباب رعیتی)، مسایل مربوط به زن (خانه‌نشینی، حجاب، عقب افتادن زنان در تعلیم و مشارکت اجتماعی و...) از عمده‌ترین مسایل اجتماعی است که شاعران مشروطه بر آن انگشت گذاشته‌اند. اگر چه تفاوت دیدگاه‌ها در شعر شاعران چشمگیر است، اغلب آن‌ها در نوع خواسته‌ها و دغدغه‌ها با مردم همراه هستند. به نظر می‌رسد جسورترین شاعر این دوره، میرزاده عشقی سراینده شورانگیزترین شکواییه‌های احساسی و عاطفی مشروطه است؛ شاعری میهن‌پرست و مردمی، بیدارگر، نستوه و از جان گذشته، بی‌پروا و پرده‌در. شعر وی دردهای مردم دوران خویش را به روشن‌ترین گونه‌ای نمایان می‌سازد.

فقدان آزادی قلم و بیان، حضور بیگانگان در کشور، هم‌دستی عناصر وطن‌فروش با آن‌ها در جهت تاراج اموال عمومی، غفلت و جهالت و ناآگاهی بزرگان کشور و مردم از اوضاع جهان، رواج خرافات، آشفتگی و پریشانی کشور و مردم، عوام‌فریبی و چاپلوسی برخی سیاستمداران و رجال و وابستگی دربار در راه رسیدن به منافع شخصی، ناکامی و بدبختی خویش و... عمده‌ترین مضامین شکواییه‌های سیاسی - اجتماعی شاعر این دوره است. قالب‌هایی که شاعر از آن‌ها بهره برده؛ عبارتند از: غزل، قصیده، مثنوی، مسمط، قطعه، ترکیب‌بند، مستزاد، ترجیع‌بند، رباعی و دوبیتی که گاه نوآوری و ابتکار نیز در قالب‌ها<sup>۴</sup> دیده می‌شود.

هرچند شعر عشقی از لغزش‌های زبانی، دستوری، هنری، اخلاقی، تعابیر عامیانه، اغراق در خودستایی، دهن‌کجی به مقدّسات و «تابوها» و به اصطلاح «گذر از خطوط قرمز»، گستاخی در افشاگری، و... خالی نیست، باری محبوبیت وی نزد مردم، که به ویژه هنگام تشییع جنازه‌اش به منصفه ظهور رسید، و هم‌دلی وی با ایشان و نقش بیدارگرانه‌ای که با سروده‌های خویش ایفا کرد درخور تحسین است و به خاطر دفاع از حق توده جامعه، گویی نماینده واقعی مردم است.

### پی‌نوشت

۱. تخم لغ در دهان کسی شکستن: به نوید گونه‌ای کسی را به طمع خام انداختن (لغت‌نامه: ذیل لغ)
۲. به خاطر چنین کاربردهایی بهار برخی شاعران را بیسواد و عام‌خواند: «عارف و عشقی عوام» (بهار، ۱۳۹۰: ۸۸۳)
۳. برمد: مکانی در قسمت آسیایی شهر استانبول (عشقی، ۱۳۵۰: ۲۶۲)
۴. هرچند به تعبیر شفیع کدکنی «عارف و عشقی حال و هوای تازه‌ای را وارد شعر فارسی کرده‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۲۳)، عشقی در مواردی هم می‌خواهد فراتر از قالب‌های مرسوم قدم گذارد و این البته آگاهانه بوده؛ چه خود به این نوآوری اذعان دارد.

## منابع

۱. آرن پور، یحیی (۱۳۸۲)، *از صبا تا نیما*، تهران: زوار، چاپ هشتم.
۲. آژند، یعقوب (۱۳۸۶)، *تجدد ادبی در دوره مشروطه*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ دوم.
۳. اصیل، حجت‌الله (۱۳۹۰)، *مفاهیم سیاسی و اجتماعی در شعر مشروطیت*، تهران: کویر، چاپ اول.
۴. باباصفیری، علی‌اصغر و طالب‌زاده، نوشین (۱۳۹۲)، «بررسی و تحلیل شکوائیه اجتماعی در شعر معاصر»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال سوم، شماره اول.
۵. بهار، محمدتقی (۱۳۹۰)، *دیوان اشعار*، تهران: نگاه، چاپ سوم.
۶. پارسانسب، محمد (۱۳۹۶)، *جامعه‌شناسی ادبیات فارسی*، تهران: سمت، چاپ چهارم.
۷. بیرنیا، حسن؛ اقبال آشتیانی، عباس؛ عاقلی، باقر (۱۳۸۴)، *تاریخ ایران قبل از اسلام*، تهران: نامک، چاپ پنجم.
۸. خاتمی، احمد (۱۳۷۳)، *تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت (دوره دو جلدی)*، تهران: پایا، چاپ اول.
۹. دهخدا، علی اکبر (۱۳۹۱)، *امثال و حکم*، جلد ۱، تهران: امیر کبیر، چاپ بیستم.
۱۰. رزمجو، حسین (۱۳۹۰)، *انواع ادبی*، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ سوم.
۱۱. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳)، *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، تهران: سخن، چاپ دوم.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰ الف)، *ادبیات فارسی (از جامی تا روزگار ما)*، مترجم: حجت‌الله اصیل، تهران: نی، چاپ سوم.
۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰ ب)، *با چراغ و آینه*، تهران: سخن، چاپ سوم.
۱۴. مدرسی، فاطمه (۱۳۹۰)، *فرهنگ توصیفی نقد و نظریه‌های ادبی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
۱۵. عشقی، محمدرضا بن ابوالقاسم (۱۳۵۰)، *کلیات مصور عشقی*، نگارش علی اکبر مشیر سلیمی، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.

## References:

1. Arianpour, Yahya, (1382), *From Saba to Nima*, Zavar, 8th Edition.
2. Asil, Hojjatullah, (1390), *Political and Social Concepts in Mashrooteh Poetry*, Kavir, First Edition.
3. Azhand, Ya'ghoub, (1386), *Literary Modernity in the Mashrooteh Period*, Institute for Research and Development of Humanities, Second Edition.
4. Babasfari, Ali Asghar and Talebzadeh, Nooshin, (1392), *a Study and Analysis of Social Complaints in Contemporary Poetry*, Institute of Humanities & Cultural Studies, 3 th Year, 1<sup>st</sup>. Issue.
5. Bahar, Mohammad Taghi, (Malek-al-shoara), (1390), *Poetry Divan*, Negah, third edition.
6. Dehkhoda, Ali Akbar, (1391), *Amsal va Hekam*, Volume 1, Amir Kabir, 20th Edition.
7. Khatami, Ahmad, (1373), *History of Iranian Literature in the Period of Bazgasht (two-volume period)*, Paya first edition.
8. Modarresi, Fatemeh, (1390), *Descriptive Culture of Criticism and Literary Theories*, Institute of Humanities and Cultural Studies, First Edition.
9. Moshir Salimi, Ali Akbar, (1350), *Kolliat e mosavvar e Mirzadeh Eshghi*, Amirkabir, sixth edition.
10. Parsanasab, Mohammad, (1396), *Sociology of Persian Literature*, Samt, Fourth Edition.
11. Pirnia, Hassan; Iqbal Ashtiani, Abbas; Aqeli, Bagher, (1384), *History of Iran*, Namak, fifth edition.
12. Razmjoo, Hossein, (1390), *Literary Types*, Ferdowsi University of Mashhad, Third Edition.
13. Shafiee Kadkani, Mohammad Reza, (1383), *Persian Poetry Periods from Mashrootiat to the fall of the Kingdom*, Sokhan, Second Edition.
14. Shafiee Kadkani, Mohammad Reza, (1390) a , *Persian Literature (From Jami to Our Times)*, Translator: Hojjatullah Asil, Ney, Third Edition.
15. Shafiee Kadkani, Mohammad Reza, (1390) b, *with lights and mirrors*, Sokhan, third edition.